بسم ربّنا الامنع الاقدس الاعزّ الابهی

سبحانک یا من بک حقّق الذّات فی الذّات و تردّی کینونة القدم بردآء الاسمآء و الصّفات من اسمک الظّاهر ظهرت الظّهورات من اوّل الّذی لا اوّل له و باسمک الباطن استبطنت البطونات فی غیب الغیب بحیث ما ظهر من قدم القدم و لن یظهر الی آخر الّذی لا آخر له بطلوع شمس اسمک الابهی طلع نیّر الاعلی من افق البدآء مبشّراً لمن فی لاهوت العمآء و ملأ البقآء و اهل عوالم الّذی لا یذکر بقلم الانشآء و لا یدرکها حقایق اولی النّهی ثمّ من فی لاهوت الادنی بانّ هذا لجمال الابهی و الطّلعة الاسنی قد ظهر بما هو مقدّس من ذکری و اشارتی و عرفانی و دلالتی و تقدیسی و تسبیحی و تنزیهی و تمجیدی و تحمیدی و توحیدی و تفریدی ایّاه و ما هو فی جوهر جوهری و ساذج ساذجی لدی ذکره و بهاه اذاً یا من خُلِقْتُمْ فی البیان بآیاتی لعرفانه لا تحتجبوا عن الّذی کان البیان کلّه کحلقة خاتم فی اصبع ارادته و ورقة لرضوان امره سبحانک یا من لن یقدر ان یشیر بذکرک ذکر الاعظم و لن یقدر ان یجری علی ثنآئک قلم القدم فکیف یقدر و یستطیع ان یجترح بذکرک هذا الفانی الّذی یکون احقر الخدّام لدی باب فضلک الّذی فتح علی وجه الامم الّا بترشّح من ابحر جودک الّذی تموّج علی کلّ الموجودات و بطفح من طمطام عنایتک الّتی تلجلجت علی من فی ملکوت الاوّلیّات و الآخریّات حیث فتحت السن کلّ الاشیآء بابدع الاذکار بثنآء نفسک المختار و ارتفع النّدآء عن قلب صخرة الصّمّآء فی قعر البحار و فی عُلَی الاطوار بانّک انت الله ربّ ما یُری و ما لا یُری اذاً یا الهی اسئلک بهذه العنایة الّتی احاطت الاشیآء و هذه الرّحمة الّتی سبقت من فی الانشآء بان ترسل حینئذ علی هذا الفانی نسمة من نسمات جود وهّابیّتک و نفحة من نفحات بدعک الّتی بها اهتزّت عظام الرّمیمة و قامت اجساد المیّتة بانّک انت الله الباقی الدّائم القدیم لاقوم بها علی ثنآء احبّتک و ذکر الّذین جعلتهم انوار الهدایة بین خلقک و مشاعل التّوحید بین عبادک و بریّتک و انطق بما تؤیّدنی و تلهمنی من عندک لانّی لا اعلم شیئاً و انّک انت العلیم الخبیر و انت تعلم یا الهی انّ حبّی ایّاهم و ذکری لدیهم یکون خالصاً لوجهک و مطهّراً عن مشاهدة غیرک انّی احبّ یا الهی انّهم یطّلعون بمواقع الامور فی ایّامک حقّ الاطّلاع و یعرفون ما هو المستور عنهم حقّ العرفان لیبقی بذلک کینوناتهم و حقایقهم و ارواحهم فی کلّ عالم من عوالمک عارفاً بحقّک و مطّلعاً بما ظهر من عندک و ما اردت لهم فی سرادق عنایتک و فضلک لانّهم یا الهی لو یطّلعون بکلّ الامور و یحتجبون عن شئ قد احتجبوا بقدر ذلک عن منظرک الاکبر و ما رأوک بتمام البصر و هذا لم یکن الّا بتقدیس البصر عن کلّ ما خلقت و تخلق و ظهرت او تظهر حیث نطق بذلک لسانک الحقّ المبین لو یکون البصر علی کبر السّموات و الارض و یتوجّه بطرف طرفه اقلّ عمّا یحصی الی جهة اخری لم یقدر ان ینظر الی هذا المنظر الاعلی علی ما ینبغی حقّ النّظر تعالی تعالی امرک یا الهی تباهی تباهی ظهورک یا محبوبی قد صعب علی هذا العبد فوق کلّ صعوبة بان یحتجب احد فی مثل تلک الایّام الّتی ما رأت عیون الابداع شبهها و لا ابصر من فی الاختراع مثلها حیث ظهرت بصرف جمالک و کافور طلعتک و ساذج محبوبیّتک و احاطت السّموات و الارض ظهورات عنایتک و بروزات الطافک بحیث طلع بظهورک کلّ امر مکنون و کنز مخزون و رمز مصون و اشرقت شمس المعانی عن افق سمآء التّبیان و تجلّت بظهورات اسمآئک الحسنی و صفاتک العلیا علی من فی الامکان و الاکوان و الّذین یریدون ان یدخلوا فی هذا البساط الممتنع المنیع و هذا المقرّ المتعالی الرّفیع ینبغی ان تکون قلوبهم مقدّسة عن ذکر اشارات القبل و کلمات الّتی اسّسوها اولی الجهل الّذین اشتهرت انفسهم بالعلم و الفضل لک الحمد یا الهی بما قدّرت للواردین فی هذا البساط الارفع الاعلی مقاماً لا تناله طیور افئدة اهل البقآء و لا حقایق من فی الانشآء کما نطق به مظهر وحیک و مطلع الهامک و نقطة مشیّتک نطفة سنة ذلک الظّهور تکون اقوی عن کلّ خلق البیان و کذلک نزّل فی قیّوم الکتب و الواح اخری فی ذکر هذا المقام الاعلی علی شأن تتحیّر منه عقول اولی الالباب فما اعلی اعلی علوّ هذا الخلق الّذی خلقتهم من ساذج امرک و انشأتهم من جوهر فطرتک اذاً یا الهی کیف یلیق ان یکون هذا الخلق البدیع و هذا الصّنع الارفع المنیع انّی اکون متحیّراً من وَقْر بعض الآذان و غطآء الابصار و غشاوة بعض القلوب بحیث من ندآئک اهتزّت الاعراش و انفطرت السّموات و خرقت حجبات اللّانهایات و اندکّت جبال حقایق الممکنات بتجلّی من اشراق انوار وجهک و ما انتبه بعض عبادک و بریّتک مع انّک تنادی فیکلّ الاحیان باعلی النّدآء فوق رؤسهم و بکلّ الانوار تکون قائماً تلقآء عیونهم قد اخرجت لهم من جیب الارادة ید المشیّة و تقول بسلطان القوّة و العظمة فها هذه ید اقتداری الّتی بسطتها علی لاهوت عظمتی و جبروت قدرتی و ملکوت سلطنتی و ممالک قدمی و اقالیم امری و اطویت کلّها و ما قدّرت فیها باحاطة علمی فی یدی و انّها بیضآء من انوار وجهی و شعشاع من ضیآء طلعتی متلئلأ من انوار جبینی قد اُعطی بفضلی و کرمی لمن یدخل فی ملکوتی و جبروتی و هم یذکرون عند تموّجات ابحر النّور رُوات اولی الظّلمة و الغرور فیا الهی قد خجل کلّ الوجود من اذکارهم و هم لا یخجلون و یستحیی کلّ الممکنات من اقوالهم و هم لا یستحیون هل الّذی انتبه من ندآئک و قام بروح امرک و حیّ من نفس رحمانیّتک و شرب عن کأس عنایتک یجری لسانه بذکر موهومات الّتی تکون فی السنة الغافلین و الجاهلین لا وجمالک المختار الّا الّذی جعلت له السّمع آیة العذاب من عندک و البصر حفرة السّقر فی وجهه بامرک فیا الهی قد اجترحت بتلک الاذکار بین یدی سلطان عظمتک ولکن انّک تعلم بانّ النّار تلتهب من شعراتی بما اسمع اقوال الّذین ما اطّلعوا باسرار امرک و خفیّات ما فی علمک و ترکوا مقامات العالیة و اقتنعوا بمراتب الدّانیة کانّهم نسوا ما نزّل من جبروت امرک و سمآء مشیّتک قلت و قولک الحقّ یا بن البشر قدّرت لک من شجر الابهی فواکه الاصفی کیف اعرضت عنه و رضیت بالّذی هو ادنی فارجع الی ما هو خیر لک فی الافق الاعلی و اری بعض منهم یا الهی احتجبوا بقول من الکتاب بعد الّذی انّه نزّل بالتّصریح من غیر التّلویح بانّ کلّ البیان لا یعادل بکلمة من عنده و کلّ ما ذکر من الحجّة و البرهان ثمّ الدّلیل و الآیات و العلامات لم یکن الّا لهذا الظّهور الاعظم العظیم بحیث ما ذکرت فیه کلمة و ما وجد فیه شئ و ما نطق فیه منزله بحرف الّا و یکون آیة لامرک و برهاناً لسلطنتک کما تکلّم به لسان مشیّتک من عندک کلّ ما خلق و یخلق یکون آیة له خلق بقوله من عنده لیکون حجّة لنفسه یوم ظهوره بل جعل یا الهی کلّ البیان معلّقاً باذنک و قبولک قال و قوله الحقّ فوعزّتک لو تغفرنّ البیان و من فیه لا ینقص عن ملکک من شئ و ان لا تقبلنّ البیان و من فیه لا یزید فی ملکک من شئ بل ان تقبل یدخل تلک الافئدة المتیّمة فی ظلّ ظلال محبّتک و ان تردّه یفنی کانّه لم یکن له ذکر من قبل اذاً اسئلک یا مالک الوجود و ملیک الغیب و الشّهود بان تؤیّد الکلّ علی التّوجّه الی افق فضلک و افضالک مقدّساً عن اشارات القبل و البعد و تعرّفهم ما نزّلته فی کتابک لیتمسّکوا بجوهر ما فیه لانّ هذا مقصودک فیما نزّل بالحقّ و محبوبک فیما انزلته فی کتبک و الواحک انّک انت المقتدر المهیمن المتعالی العزیز الحکیم

ای اله ابدی تو شاهد و گواهی که این عبد در جمیع احیان و اوان جز طالب رضای تو نبوده و انشآء الله بعنایت تو نخواهد بود همیشۀ اوقات چشم این عبد بمنظر اکبر بوده و قلب بمصدر امر متوجّه و آنچه دیده و عارف بآن شده خالصاً لوجهک خدمت دوستان تو معروض داشته که شاید نفوس قابله از کوثر حیوان که در ایّام ظهور از اصبع فضل و احسان جاری شده بیاشامند و بمطلع امر و مشرق وحی توجّه نمایند و چندی بود که این عبد صمت را بر نطق اختیار نموده تا آنکه در این ایّام مشاهده شد که اغبرۀ تیرۀ ظلمانیّه از شطر نفوس غافله در حرکت آمده بیم آن رفت که بعضی از ابصار ضعیفه را تیره نماید لذا این عبد متوکّلاً علیک و منقطعاً عمّا سواک بر خود لازم شمرد که بعضی از امور واقعه را خدمت احبّای تو که بر بساط استقامت آرمیده‌اند و از رحیق عنایت نوشیده معروض دارد که شاید ضعفا را از ظلمت هواهای نفسانیّه و شبهات انفس شیطانیّه حفظ فرمایند قسم بعظمت تو ای پروردگار که در این وقت جمیع اعضا مرتعش و ارکان متزلزل این عبد کجا قابل آنست که کلماتش مقبول آید و یا بیانش مذکور شود نیست بحت چگونه علم هستی برافرازد و عدم صرف کجا تلقاء ظهور قدم اظهار وجود نماید چه که عرض همین مطالب اظهار وجود است و آن از اعظم خطیئات محسوب ولکن چون لاجل تقرّب عباد بشاطی قرب و لقا و اقبال نفوس بقبلۀ من فی الارض و السّمآء عرض میشود لذا از بحر غفران طلب عفو مینمایم مع آنکه این عبد بیقین میداند که تو لم ‌یزل از اذکار و عرفان و اقبال ناس غنی بوده و هستی لا ینفعک اقبالهم و لا یضرّک اعراضهم هیچ وصفی بساحت اقدست نرسد و هیچ ذکری به بساط احدیّتت درنیاید بلکه ذکر احدیّت در ساحت اقدست ذنب صرفست و غفلت محض چه که شرافت او بنسبتها الیک بوده لا بنسبتک الیها لو تطردها باسرها من یقدر ان یمنعک فی ذلک و لو ترفعها کما رفعتها من یقدر ان یعترض علی فعلک انّک انت المحمود فی کلّ ما اردت و ترید و فی کلّ ما قلت و تقول و فی کلّ ما اظهرت و تظهر فوعزّتک یا الهی لا احبّ ان اختار لنفسی الّا ما اخترته لی و لا ارید ان اتکلّم الّا بما امرتنی به یکون طرف کینونتی ناظراً الی افق امرک و مشرق احکامک لو تطوی بساط الاذکار المنبسطة المنتشرة فی الارض لاقول انت الحاکم فی امرک و لو تأمرنی بما ینکرنی من فی الملک لاقول انت المطاع فی حکمک اسئلک اللّهمّ یا الهی بان تجعلنی من الّذین لم یتکلّموا الّا باذنک و لم یتحرّکوا الّا بارادتک انّک انت المقتدر المتعالی المهیمن القیّوم

عرض میشود که حین ورود جمال قدم در سجن عکّا چندی امر بسیار شدید بود و تفصیل آن در همان ایّام خدمت بعضی از دوستان عرض شد تکرار آن لازم نیست جمیع در کمال عسرت و مشقّت بودند تا آنکه یومی از ایّام لوحی از مصدر امر نازل و این عبد تلقاء وجه تحریر مینمود آیه‌ئی از سماء مشیّت نازل و این سجن را بسجن اعظم موسوم فرمودند این عبد گمان نمود که نظر باین شداید وارده است که باین اسم موسوم شده تا آنکه یومی از ایّام آیاتی نازل مضمون آن اینست که میفرمایند تفکّر نمائید بچه سبب این سجن را باعظم نامیدیم این بیان که از مطلع وحی رحمن ظاهر شد این عبد خود را بسیار مضطرب و متزلزل مشاهده نمود ولکن متوکّلاً علی الله ساکن بودم و بهیچوجه بر سؤال جسارت ننمودم تا آنکه روزی ذکر محبّت و اقبال یکی از اهل این مدینه تلقاء عرش عرض شد لوحی مخصوص او از سماء احدیّت نازل در آن لوح مفصّلاً امورات حادثۀ این ارض را ذکر فرمودند و آن لوح حال موجود است بعد از تنزیل آن لوح این عبد دانست که سبب اعظمیّت این سجن بلایای کلّیّه است که بر جمال احدیّه وارد میشود تا آنکه یومی از ایّام یکی از همراهان با بعضی از اصحاب بنزاع و جدال برخواست مع آنکه خود او خاطی و ظالم بود عریضه بساحت اقدس معروض داشت و در آن عریضه اظهار مظلومیّت خود نمود در جواب او لوحی بلسان پارسی از سحاب حزن سبحانی نازل و صورت آن اینست

هو الله

عاشق را نزد معشوق اظهار هستی و خودبینی جایز نه اگر خطوه‌ئی از این سبیل تجاوز نماید از عشّاق محسوب نه

نکند عشق نفس زنده قبول

نکند باز موش مرده شکار

بلی بعضی از عاشقان اظهار صدمات و شداید خود را در پیشگاه محبوب امکان نموده‌اند و مقصود از آن اشتغال با محبوب و اصغای حضرت مقصود بوده نه ذکر نفس و هوی حال قاصدی از اعلی مقاصد عزّ مقصود نازل و بکلماتی ناطقست بفهمید که کِه میگوید و چه میگوید تالله لو عرفتم و علمتم ما ورآء ستر الکبریآء من اسرار ربّکم العلیّ الاعلی لفدیتم انفسکم حبّاً لله مالک الاسمآء باری قاصد معهود حکایتی ذکر نموده که وقتی در طور اشراق بودیم و محبوب آفاق بقصد جَبَل‌ها بیرون تشریف بردند و بعجز تمام از مدّعیان محبّت رجا فرمودند که این سفر و هجرت اگرچه بظاهر سهل و آسانست ولکن در باطن شدید و باب امتحان و اگر بصورت بسلطنت و اقتدار مشهود ولکن در معنی بمحنت و اضطرار لا یحصی مکنون عِرْض خود مبرید و زحمت بر خود مدهید و بگذارید تا بنفس خود هجرت نمایم آنچه کلمات محبّت‌آمیز و شفقت‌انگیز بود تلویحاً و تصریحاً فرمودند مفید نیفتاد این بنده و جمعی بادّعای آنکه زادی بجز رضای دوست نخواهیم و مقصودی جز وجه محبوب نداریم بگمان خود معتکف و از نصح و یقین دوست غافل عزم سفر نمودیم و با طلعت محبوب همسفر و همسیر گشتیم قدریکه بادیه پیمودیم نار حبّ مخمود و جمال شوق محجوب تا آنکه از آنمقام تجاوز نمودیم حسنات را سیّئات مشاهده نمودیم و سیّئات را عین حسنات شمردیم تا آنکه وارد جزیرۀ خضرا شدیم فلک الهی در آن ارض روحانی بر جودیّ امر مستوی گشت و بعد بمراکب هوی در بیدای ظنون و اوهام در صبح و شام سایر بودیم گاهی مجتمع و گاهی متفرّق و گاهی بحبّ و گاهی بغفلت ایّام و لیالی بسر میبردیم سلسبیل بیان در کلّ احیان از کوثر فم رحمن جاری ولکن عطش مفقود و انوار وجه از افق اجلال مشرق ولکن اقبال غیر موجود هر روز بر وهم و گمان افزودیم و از توجّه بحق کاستیم و با این احوال غیر مرضیّه و شئونات غیر لایقه چنان در غمرات غفلت و هوی غرق شدیم که از احوال خود هم غفلت نمودیم و در جمیع احوال طلعت محبوب را با کمال شفقت و ملاطفت ملاحظه مینمودیم بعضی از ما متحیّر که اگر احاطهٴ علمیّهٴ الهیّه موجود چگونه میشود با این افعال ردّیّه مقبول شویم بالاخره حق را غافل و خود را عاقل و عالم شمردیم غافل از آنکه رحمت کبری مانعست از هتک استار و اگر خدمتی نمودیم اتبعناه بالمنّ و الاذی و بعد از آن ارض ارادهٴ هجرت فرمودند و مجدّداً کل را از حضور منع نمودند مستشعر نشدیم و متنبّه نگشتیم که علّت منع چیست و سبب چه مرّة اخری هجرت نمودیم و با حضرت مقصود بادیه‌ها پیمودیم تا آنکه وارد بارض اخری شدیم و با دوست در یک محل آرمیدیم و سرّاً بهوای نفس مشغول گشتیم تا آنکه آتش هوی غلبه نمود و از منظر ابهی ممنوع شدیم و از کثرت لقا قدر وصال از نظر افتاد و پردهٴ حیا از هم درید و حال محبوب را در محلّی حبس نموده‌ایم و در کلّ حین از سهام ظنون و رماح اوهام بقدر وسع و قوّه بر او دریغ نمیداریم چه که محبوس و مسجون و فریدش یافته‌ایم غفلت بمقامی رسیده محلّی که جمیع اهل ملأ اعلی باو ناظرند و از او مستمد در آن محلّ مبارک جهرة باقبح کلمات ناطقیم و باضلّ اعمال و اخسر آن عامل فتبّاً لنا ما اثّرت فینا کلمات اللّه و مع ‌ذلک متنبّه نشدیم و اقلّاً اگر وفا ننمودیم جفا ننمائیم نه شبی بذکری ذاکر و نه به توجّهی مشغول

حکایت کنند که فضیل خراسانی کان من اشقی العباد و یقطع الطّریق انّه عشق جاریة و اتاها لیلة فصعد الجدار اذاً سمع احداً یقرأ هذه الآیة الم یأن للّذین آمنوا ان یخشع قلوبهم لذکر اللّه و اثّر فی قلبه فقال بلی یا ربّی آن و حان فرجع و تاب و قصد بیت اللّه الحرام و اقام فیه ثلٰثین سنة الی ان صعد روحه الی الافق الاعلی عجب است که کلمة اللّه را از لسان یکی از عباد شنید و چنان مؤثّر افتاد که در یک آن از حضیض امکان بافق رحمن راجع شد و این عباد در لیالی و ایّام متتابعاً متوالیاً نغمات نفس رحمانیرا از لسان قدرت و عظمت استماع نمودیم و اینقدر تأثیر ننمود که اقلّاً بقبح افعال و اعمال و ظنون و اوهام خود مطّلع شویم حکایت که باینمقام رسید بیان بر جودیّ لسان منصعق و مدهوش و قلم از بنان منقطع و بیهوش لن یصیبنا الّا ما کتب اللّه لنا نسئل اللّه بان یفتح ابصارنا و یعرّفنا انفسنا و اعمالنا ان لم نوفّق علی معرفة نفسه سبحانه نوفّق علی معرفة انفسنا الغافلة و یکشف عن وجوهنا حجبات المانعة لنراه مشرقاً عن افق الفضل و العنایة و ننقطع عمّن فی الامکان و الاکوان و نتوجّه الیه بکلّنا انّه هو ربّنا الرّحمن و نسئله بان یوفّقنا علی التّوبة و الانابة فی کلّ صباح و مسآء و یحفظ مشرق اشراق انوار وجهه من رماح احبّآئه لانّه ما اراد معیناً سواه و انّه مبدئه و مثواه و یقول لا اله الّا اللّه

اگرچه بعموم نازل شده ولکن فرمودند مخصوصست بنفوس معرضه که حال در ظاهر ادّعای حبّ مینمایند و بعد ما فی سرّهم ظاهر خواهد شد و از برای عدّه‌ئی از احباب قرائت شد و از خود او مستور بود جمیع ناس دانسته و میدانند که بعضی از مدّعیان محبّت رحمانیّه در عراق و مُدُن اخری باعمال ناشایسته مشغول بودند ولکن رحمت رحمانیّه مانع از خرق حجاب و کشف اعمال بود و در اواخر ایّام عراق گاهی از سر بجهر تجاوز مینمودند و مع ‌ذلک طائفین حول ستر مینمودند مع آنکه متّصلاً از مطلع آیات الهیّه کلمات نصحیّه نازل بود چنانچه در اکثری از الواح منزله مذکور است و اعمال و افعال بعضی از اهل بیان در اوّل امر بر احدی پوشیده نبوده و نیست ولکن همچه میدانستند که این امور مقبولست و از جانب حق تعالی شأنه مأذونند مع آنکه بساط اوامر حق مقدّس از اعمال ردّیّۀ غیر مرضیّه بوده و ساحت اقدسش منزّه از شئونات مکرهۀ نالایقه ونفسه الحقّ که در سنین توقّف عراق و ایّام هجرت لیلاً و نهاراً از سماء اراده آیات واضحۀ صریحه در نهی عباد از غیر ما حکم به الله نازل و باطراف ارسال میشد تا آنکه الحمد لله بعضی از عباد بما اراد به الله عارف شدند و عامل گشتند و نفحۀ تقدیس و تنزیه امریّۀ الهیّه ما بین بریّه مرور نمود له الحمد و المنّه و نظر بعدم اطّلاع ناس از اوامر الهیّه تفضّلاً لهم از لسان احدیّه این کلمۀ مبارکه استماع شد عفا الله عمّا سلف نسئل الله ان یوفّقهم علی التّقدیس و التّنزیه و العمل بما امروا به من لدن علیم خبیر

باری نفس ظالم و رضاقلی لا زال سرّاً باعمال شنیعه مشغول بودند و این عبد بکرّات هر دو را نصیحت مینمود چه در عراق و چه در ارض سر و چه در سجن اعظم که شاید متنبّه شوند و از خواب غفلت مُنْتبه گردند ابداً تأثیری ننمود ما تاثّرت فیهما کلمات النّصحیّة و بیانات الشّافیة المعلنة تا آنکه رضاقلی با بعضی از نصاری جهرة بشرب و اعمال شنیعه مشغول گشت لذا اطرده الله بسلطانه و با خبیثین هم یعنی سیّد محمّد و آقا جان متّصل شد چندی از میان گذشت یومی عریضه‌ بساحت اقدس فرستاد مشعر بتوبۀ از خطیئات ما قبل و همچنین چند یوم بعد عریضۀ اخری ولکن چون بکرّات توبه نموده و نقض عهد و میثاق الله از او ظاهر لذا عرایض مقبول نیفتاد و بعضی اعمال از او ظاهر که شبه و مثل نداشته و سبب تضییع امر الله بین عباد گشته این عبد فانی دوست نداشته که ذکر نماید شاید ملائکۀ ناشرات اعمال آنخبیث مردود را در ارض انتشار دهند اَلا لعنة الله علی القوم الظّالمین و در اتّصال آنخبیث و خبیثین اشتعلت نار الفتنة و البغضآء علی شأن لا یحصیه القلم و البیان ولکنّ الرّحمن اخمدها و اطفأها انّه لهو المقتدر القدیر هر ذی بصری از طرد جمال قدم امثال این نفوس را عرف قمیص تقدیس و تنزیه استنشاق مینماید چه که اعمال رضاقلی و آقا جان خبیث و ذَنَبه نزد کل واضح و مشهود است نسئل الله بان یفتح عیون النّاس و یعرّفهم من اعماله و احکامه جلّ و عزّ ما یدلّ علی تقدیس ذاته و تنزیه نفسه و ساذج امره اگرچه اکثری از ناس نائمند ولکن بعضی از انفس زکیّه و ابصر حدیده بعنایت رحمانیّه موجود انّهم یمیّزون الحقّ عن الباطل و یعرفون من عَرْف کلّ امر ما یطمئنّ به قلوبهم و نفوسهم اَلا انّهم عباد مکرمون

باری امر بمقامی رسید که جمال قدم در بیت عاکف و امر بسدّ باب از کل فرمودند و بهیچوجه ملاقات از برای احدی ممکن نه و بر حسب ظاهر آنچه از مفتریات مشرکین و حِیَل مبغضین استماع میشد ابداً از مطلع اوامر الهیّه امری ظاهر نه تا آنکه یومی از ایّام در شهر رجب او شعبان مکتوبی از جناب آقا سیّد علی قبل اکبر ابن اخ جناب اسم ‌الله م‌ه علیه بهآء الله الابهی لدی العرش حاضر بعد از عرض ما فی المکتوب لدی الوجه جواب لوح امنع اقدس الّذی جعله الله رحمة للمخلصین و نقمة للمشرکین از مطلع بیان رحمن نازل بهیمنت و اقتداری که ارکان این عبد متزلزل شد بعد از تنزیل آن لوح مبارک بعین یقین مشاهدۀ عذاب الهی نمودم و افق این ارض تغییر نمود و بحمرۀ تمام ظاهر و در هر یوم در ازدیاد بود تا آنکه یومی از ایّام آیات عنایت از مطلع رحمت نازل بعد از استماع آن این عبد مطمئن شد که الحمد لله که غضب الهی مخصوص نفوس خبیثه بوده بعضی از آیات آن لوح در شوق و اشتیاق عشّاق نازل و بعضی در قهر و اقتهار اهل نفاق و صورت آن لوح منیع این است

ان یا اسمی مهدی قد حضر لدی الوجه ما انشأه ابن اخیک فی ثنآء مولاه و عرفنا منه الشّوق و الاشتیاق و نزّلنا له ما یحدث به الشّغف و الاحتراق فی حبّ اللّه مالک یوم الطّلاق طوبی لمن یقرء و یتفکّر فیما نزّل من لدی اللّه المقتدر القدیر

بسم الله الاقدم الاعظم

قد احترق المخلصون من نار الفراق این تشعشع انوار لقآئک یا محبوب العالمین

قد ترک المقرّبون فی ظلمآء الهجران این اشراق صبح وصالک یا مقصود العالمین

قد تبلبل اجساد الاصفیآء علی ارض البعد این بحر قربک یا جذّاب العالمین

قد ارتفعت ایادی الرّجآء الی سمآء الفضل و العطآء این امطار کرمک یا مجیب العالمین

قد قام المشرکون بالاعتساف فیکلّ الاطراف این تسخیر قلم تقدیرک یا مسخّر العالمین

قد ارتفع نباح الکلاب من کلّ الجهات اَیْن غضنفر غیاض سطوتک یا قهّار العالمین

قد اخذت البرودة کلّ البریّة این حرارة محبّتک یا نار العالمین

قد بلغت البلیّة الی الغایة این ظهورات فرجک یا فرج العالمین

قد احاطت الظّلمة اکثر الخلیقة این انوار ضیآئک یا ضیآء العالمین

قد طالت الاعناق بالنّفاق اَیْن اسیاف انتقامک یا مهلک العالمین

قد بلغت الذّلّة الی النّهایة این آیات عزّتک یا عزّ العالمین

قد اخذت الاحزان مطلع اسمک الرّحمن این سرور مظهر ظهورک یا فرح العالمین

قد اخذ الهمّ کلّ الامم این اعلام ابتهاجک یا بهجة العالمین

تری مشرق الآیات فی سبحات الاشارات اَیْن اصبع قدرتک یا اقتدار العالمین

قد اخذت رعدة الظّمأ من فی الانشآء اَیْن فرات عنایتک یا رحمة العالمین

قد اخذ الحرص من فی الابداع این مطالع الانقطاع یا مولی العالمین

تری المظلوم فریداً فی الغربة این جند سمآء امرک یا سلطان العالمین

قد تُرکت وحدة فی دیار الغربة اَیْن مشارق وفآئک یا وفآء العالمین

قد اخذت سَکَرات الموت کلّ الآفاق این رشحات بحر حَیَوانک یا حیوة العالمین

قد احاطت وساوس الشّیطان من فی الامکان اَیْن شهاب نارک یا نور العالمین

قد تغیّر اکثر الوری من سُکْر الهوی اَیْن مطالع التّقوی یا مقصود العالمین

تری المظلوم فی حجاب الظّلام بین اهل الشّام اَیْن اشراق انوار صباحک یا مصباح العالمین

ترانی ممنوعاً عن البیان من این تظهر نغماتک یا ورقآء العالمین

قد غشّت الظّنون و الاوهام اکثر الانام این مطالع ایقانک یا سکینة العالمین

قد غُرِق البهآء فی بحر البلآء این فلک نجاتک یا منجی العالمین

تری مطلع آیاتک فی ظلمات الامکان این شمس افق عنایتک یا نوّار العالمین

قد خبت مصابیح الصّدق و الصّفآء و الغیرة و الوفآء این شئونات غیرتک یا محرّک العالمین

هل تری من ینصر نفسک او یتفکّر فیما ورد علیها فی حبّک اذاً توقّف القلم یا محبوب العالمین

قد کُسِرَتْ اغصان سدرة المنتهی من هبوب اریاح القضآء این رایات نصرتک یا منصور العالمین

قد بقی الوجه فی غبار الافترآء اَیْن اریاح رحمتک یا رحمن العالمین

قد تکدّر ذیل التّقدیس من اولی التّدلیس این طراز تنزیهک یا مزیّن العالمین

قد رَکَد بحر العنایة بما اکتسبت ایدی البریّة ایَنْ امواج فضلک یا مراد العالمین

قد غُلق باب اللّقآء من ظلم الاعدآء اَیْن مفتاح جودک یا فتّاح العالمین

قد اصفرّت الاوراق من سموم اریاح النّفاق اَیْن جَوْدِ سحاب جُوْدِک یا جوّاد العالمین

قد تغیّر الاکوان من غبار العصیان اَیْن نفحات غفرانک یا غفّار العالمین

قد بقی الغلام فی ارض جدبآء این غیث سمآء فضلک یا غیاث العالمین

یا قلم الاعلی قد سمعنا ندآئک الاحلی من جبروت البقآء استمع ما ینطق به لسان الکبریآء یا مظلوم العالمین

لو لا البرودة کیف تظهر حرارة بیانک یا مبیّن العالمین و لو لا البلیّة کیف اشرقت شمس اصطبارک یا شعاع العالمین

لا تجزع من الاشرار قد خلقت للاصطبار یا صبر العالمین

ما احلی اشراقک من افق المیثاق بین اهل النّفاق و اشتیاقک بالله یا عشق العالمین

بک ارتفع علم الاستقلال علی اعلی الجبال و تموّج بحر الافضال یا وله العالمین

بوحدتک اشرقت شمس التّوحید و بغربتک زیّن وطن التّجرید اصطبر یا غریب العالمین

قد جعلنا الذّلّة قمیص العزّة و البلیّة طراز هیکلک یا فخر العالمین

نری القلوب ملئت من البغضآء و لک الاغضآء یا ستّار العالمین

اذا رأیت سیفاً اقبل اذا طار سهم استقبل یا فدآء العالمین

اتنوح او انوح بل اصیح من قلّة ناصریک یا من بک ارتفع نَوْح العالمین

قد سمعت ندآئک یا محبوب الابهی اذاً انار وجه البهآء من حرارة البلآء و انوار کلمتک النّورآء و قام بالوفآء فی مشهد الفدآء ناظراً رضآئک یا مقدّر العالمین

یا علی قبل اکبر اشکر الله بهذا اللّوح الّذی تجد منه رائحة مظلومیّتی و ما انا فیه فی سبیل الله معبود العالمین لو یقرئه العباد طرّاً و یتفکّرون فیه لیضرم فی کلّ عرق من عروقهم ناراً یشتعل منها العالمین انتهی

این عبد تا آن یوم از لسان عظمت آیات قهریّه باین شأن استماع ننموده لذا بسیار متفکّر که چه واقع خواهد شد و چه امری از مطلع غیب ظاهر شود باری در هر یوم فساد و اعراض اشقیا در تزاید بوده تا آنکه رضاقلی یک بستۀ کبیر سواد نوشته‌جات که نزدش بود بعض فقرات آنرا بفقرات کفرآمیز مخلوط نموده و بدست اکثری از اهل بلد داده و چنان مذکور نمود که من از حضرات بودم و حال تائب شدم و مسلم گشتم او و آقا جان و سیّد محمّد هر سه نزد ناس اظهار ندامت نموده و خود را از اهل اسلام قلم دادند و بقسمی این بلد منقلب شد که اکثر ناس جهرة بشتم و بغضا قیام نمودند و سیّد محمّد خبیث چون مشاهده نمود که جمال قدم در بیت ساکن و باب بر حسب ظاهر مسدود و حضرت غصن اعظم هم از ما بین اصحاب خارج فرصت غنیمت نموده با بعضی از اصحاب بنای مراوده و دوستی گذاشتند و این عباد ساکن و صابر ابداً در این امور امری از مصدر امر صادر نه متوکّلاً علی الله در محل نشسته تا چه ظاهر شود و از سرادق غیب بعرصۀ ظهور چه جلوه نماید تا آنکه در یوم اثنین ثانی ‌عشر شهر ذی ‌القعدة ساعت یازده از روز غوغا برخواست مشاهده شد که پاشای بلد با جمیع عسکریّه مع اسیاف مسلوله بیت را احاطه نمودند و همچنین کلّ اصحاب را اخذ نمودند و این عبد بتحریر آیات منزله مشغول بود و بقسمی مدینه در حرکت و اضطراب مشاهده شد که فوق آن ممکن نه بغتة جمیع اهل بلد مع عساکر و ضبّاط بهیجان آمده و بقسمی نعره و ضوضا مرتفع که قلم از ذکر آن عاجز است در آن اثنا تلقاء وجه حاضر فرمودند لا تلتفت الی ضوضآئهم بعد لسان مبارک بآیات ناطق و این عبد بتحریر آن مشغول که غصن اعظم عزّ ثنآئه بین یدی حاضر و معروض داشتند که بباب حکومت خواسته‌اند جمال قدم مع غصن اعظم تشریف بردند و غصن اکبر و آقا میرزا محمّدقلی و این عبد خواستیم همراه برویم منع فرمودند بعد از ساعتی آمدند غصن اکبر عزّ ثنآئه و این عباد را هم بردند بعد از ورود سرایه اهل حکومت مذکور نمودند که هفت نفر از اعجام رفته‌اند آقا جان و سیّد محمّد و رضاقلی را کشته‌اند لله درّ من قال

فی فتیة من جنود القهر ما ترکت

للرّعد کرّاتهم صوتاً و لا صیتا

قوم اذا قوبلوا کانوا ملائکة

حسنا و ان قوتلوا کانوا عفاریتا

و جمیع ناس خائف و مضطرب مشاهده شدند و بشأنی آثار قهر احاطه نمود که اکثری از اهل بلد و اهل حکومت در آن لیل از اکل و نوم ممنوع ماندند عجب در آنست مع آنکه جمال قدم در اشهر معدودات مع غصنین اعظمین سدّ باب نموده و ابداً با احدی از خارج و داخل معاشرت نمیفرمودند و خود سیّد محمّد خبیث باطراف نوشته که جمیع اصحاب اعراض نمودند مع ‌ذلک بعد از وقوع این امر خبیثۀ کاذبه علیها لعنة الله و لعنة اولیآئه در مجلس حکومت رفته و ذکر نموده که جمال قدم امر فرموده که این نفوس را بقتل رسانیدند مع آنکه والله المهیمن القیّوم ابداً بر حسب ظاهر از مقرّ امر امری صادر نشد و لا زال کل را از ارتکاب این امورات نهی میفرمودند و میفرمودند انّ الکلب ینبح و الذّئب یعوی اترکوهما و لا تتعرّضوا بهما و کونوا من الصّابرین

باری یکی از احبّا تفصیل مجلس حکومت را از این عبد از دیار بعیده استفسار نمود این عبد آنچه در نظر بود خدمت ایشان معروض داشت و حال در این اوراق مکرّراً ذکر میشود تا جمیع بریّه از بیانات الهیّه در آن لیله مستفیض شوند لیلۀ اولی حین صلوة عشا بود که مجلس پاشا تشریف بردند و در آنمجلس جمع کثیری مجتمع بوده و جمیع در کمال وحشت و اضطراب جمال قدم در صدر مجلس متّکأً جالس و ابداً تکلّم نفرمودند چه که اهل مجلس بشوری و مکالمۀ بین خود مشغول بودند و در آنمجلس جز حضرت غصن اعظم احدی را همراه نبردند بعد پاشا برخواسته معروض داشت که شما در محلّ دیگر تشریف ببرید چه که حال میخواهیم حضرات آخذین را استنطاق نمائیم لذا در محلّ دیگر که بمجلس اداره موسومست تشریف بردند و در آنمجلس غصنین اعظمین و آقا میرزا محمّدقلی و آقا محمّدعلی اصفهانی و آقا محمّدجواد و آقا محمّدحسین ابن حاجی علی‌عسکر تلقاء وجه بودیم و بعضی از اهل سرایه از ضبّاط و غیره ~~و~~ الی ساعت سابعه در آنمحل تشریف داشتند و متّصلاً بآیات عظمت ناطق از جمله باین عبد فرمودند در نظرت هست آیاتیکه در لیلۀ قبل نازل شده و بعد باعلی البیان تلاوت فرمودند و آن آیات اینست

بسم الله الباقی الدّائم العزیز العظیم

قد ماج بحر البلآء و احاطت الامواج فلک اللّه المهیمن القیّوم ان یا ملّاح لا تضطرب من الاریاح لانّ فالق الاصباح معک فی هذه الظّلمة الّتی احاطت العالمین توکّل علی اللّه فیکلّ الاحوال و لا تخف من هبوب عواصف البغضآء ان استعذ باللّه ربّک المقتدر العلیم انّه یحفظ من یشآء بسلطان من عنده انّه لهو العلیم الحکیم فی بحبوحة الظّلمة کان الوجه مشرقاً بضیآء احاط من فی السّموات و الارضین انّا فی تلک الحالة ندع البریّة الی اللّه و لا یخوّفنا اجتماع الّذینهم کفروا باللّه اذ اتی بامر بدیع قد سرق السّارق ما نزّل من لدی العرش و احضره لدی الّذین یحکمون علی العباد کذلک فعل ذاک المشرک البعید قل مت بغیضک یا ایّها الجاهل هل تظنّ انّک تسبقنا لا واسمی الّذی به فاحت نفحات الرّوح علی کلّ صغیر و کبیر انّا بلّغنا الامر بایادی الرّسل من لدنّا انّا کنّا قادرین ثمّ نشرناه بایدی الّذین اعرضوا انّه لا یضرّه مکر الماکرین انّ الخنّاس حضر بکتابی بین النّاس و ظنّ بذلک یهجمون علی مطلع الامر و یحتقر به شأن اللّه فیما سواه و حقّت علیه کلمة العذاب من لدن غالب محیط قل بذلک یرفع امره و ینتشر آیاته و یعلو هذا الذّکر الّذی به قدّر کلّ امر حکیم یا لیت یجتمعون علینا العباد و یسفکون دمآئنا فی هذا السّبیل المستقیم انّا فدینا ما عندنا فی سبیل اللّه یشهد بذلک ما انا فیه من البلایا و عن ورآئها قلم الّذی به ثبت امر اللّه العزیز الحکیم قل انّی اکون منتظراً یوم الّذی فیه اری نفسی بین الاحزاب من جنود الظّالمین تاللّه اذاً یسمعون ما لا سمعوا من قبل و یرون ما لا رأت عیون الّذین سبقوا انّه لهو الحاکم علی ما اراد و انّه لهو القویّ القدیر قل یا ایّها الذّباب هل تقدر ان تطیر مع الورقآء فی هذا الهوآء الّذی ما طارت فیه طیور العالمین کلّ ما یرد علینا انّه رحمة لنا یشهد بذلک کلّ موقن بصیر تنوح الذّرّات لضرّنا و نحن فی فرح مبین قد اظهرنا السّرور من افق الاحزان انّه یفعل ما یشآء و یحکم ما یرید انتهی

و در آن احوال ابداً بمأمورین اعتنا نفرمودند وجه مبارک متوجّه بغصنین اعظمین ارواح العالمین لهما الفدآء و بعضی از احبّا که در خدمت حاضر بودند بوده بعد بحر بیان رحمن موّاج از جمله فرمودند قد اوحی الله تبارک و تعالی الی بعض انبیآئه فی بعض وحیه وعزّتی و جلالی لاقطعنّ رجآء کلّ مؤمّل یؤمّل غیری و لاکسونّه ثوب المذلّة بین النّاس و لابعدنّه عن فرجی ایؤمّل عبدی فی الشّدائد غیری و مفتاحها بیدی ما لی اری عبدی معرضاً عنّی و قد اعطیته ما لم یسئلنی افاسئل فلا اجود کلّا الیس الجود و الکرم لی الیس الدّنیا و الآخرة بیدی و لو انّ کلّ واحد من اهل السّموات و الارض سئلنی مثل السّموات و الارض و اعطیته ما نقص ذلک من ملکی علی قدر جناح بعوضة و امثال این بیانات که اکثری در نظر نیست متّصلاً از کوثر فم رحمن جاری بوده قد تعاطی اقداح البیان من خمر ذکر الرّحمن چه عرض کنم که در آن لیلۀ مبارکه آیات قدرت و عظمت و سلطنت چه قسم جاری و سایل و نازل بوده کانّ سلسبیل البیان بذل علی من فی الامکان و بحر الکرم ترشّح علی الامم و سرّ المجلّل بالسّرّ تجلّی علی من فی الغیب و الشّهود و بسیار از بیانات ابداً در نظر نمانده باری در ساعت سابعه یکی از ضبّاط آمده جمال قدم و غصنین اعظمین و آقائی آقا میرزا محمّدقلی را بردند در عریضۀ قبل عرض شده که جمال قدم و حضرت غصن اکبر را در محلّیکه جنب لیمانست و آقائی آقا میرزا محمّدقلی را در محلّ دیگر و حضرت غصن اعظم را در لیمان تحت حدید این عبد و سایر احبّا را در نفس سرایه محلّ بسیار مظلمی تحت حدید حبس نمودند در لیل ثانی تلغراف از والی آمده محلّ جمال قدم را تغییر دادند در قبّۀ مرتفعه‌ئی که فوق لیمانست تشریف بردند غصنین و آقائی هم در حضور امنع اقدس و توقّف در قبّه سی و هشت ساعت و نیم بعد مجدّداً یوم خمیس که رابع یوم واقعه بوده ساعت چهار از نهار بسرایه طلب نمودند لاجل سؤال و جواب حین توجّه بمجلس لسان عظمت باینکلمه ناطق اخذتم اصول انفسکم و نبذتم اصول الله عن ورآئکم ما لکم لا تفقهون این آیه مکرّر از لسان عظمت جاری و بعد از ورود جمال قدم پاشا و اهل مجلس معذرت خواستند که ما مکلّف بتفحّصیم چه که سه نفس کشته شده‌اند و جمیع اهل بلد خائف و هراسان لذا باید بموجب قانون عمل شود گویا بیچاره از قانون هم اطّلاع نداشته باری سؤال از اسم مبارک و وطن نمودند و معروض داشتند که موجب قانون اینست که این سؤالات بشود و نوشته گردد فرمودند انّه اظهر من الشّمس که مجدّد سؤال شد فرمودند لا ینبغی ذکر الاسم فانظروا فی فرمان الدّولة الّذی عندکم بعد بکمال ملایمت عرض نمودند که خود شما بفرمائید

اذاً جلس هیکل العظمة مستویاً علی السّریر و نطق بلسان القدرة و القوّة اسمی بهآءالله و مسکنی نور اذاً فاعرفوا ثمّ توجّه وجه القدم الی المفتی و قال عزّ کبریآئه لو عرفتم لاسمعناکم هدیر ورقآء العظمة علی غصن سدرة الرّحمانیّة لیظهر لکم ما قال العبودیّة جوهرة کنهها الرّبوبیّة فبهت من حضر من کلمة الله الابدی و بعد مخاطباً الی الکلّ فرمودند ما المقصود من هذا الاجتماع و السّؤال و الجواب لو تریدون اعترف بما هو مقصودکم و رجآء قلوبکم لانّی ما احبّ ان اکون فی الدّنیا علی قدر ساعة و از آیات سورۀ ملوک تلاوت فرمودند از جمله این فقرۀ مبارکه ما مررت علی شجر الّا و خاطبه فؤادی یا لیت قُطعت لاسمی و صلب علیک جسدی فی سبیل ربّی و فی اثنآء البیان قد اخذ الاهتزاز ارکان الرّحمن ثمّ بعد ذلک قام القیام و توجّه جمال العلّام الی محلّ آخر خارجاً عن المجمع باری عجائب روزی و عجائب وقتی بوده در بعضی از ناس شمس کلمة الله اشراق نموده اظهار محبّت نمودند فی‌ الحقیقه این عبد از ذکر بیانات رحمانی عاجز و قاصر است صاحب مثنوی ذکری نموده مناسب اینمقام است

آنخطاباتی که گفت آندم نبی

گر زند بر شب برآید از شبی

روز روشن گردد آنشب چون صباح

من نتانم گفت باز آن اصطلاح

خود تو دانی کآفتاب اندر حمل

می چه گوید با ریاحین با دغل

هم تو میدانی که آن آب زلال

می چه گوید با ریاحین با نهال

این عبد از ذکر بیانات الهیّه و اصطلاحات ربّانیّه عاجز بوده و خواهد بود بعد پاشا فرستاد که به بیت مراجعت فرمائید و معذرت خواست از آنچه واقع شده فرمودند رجوع بحبس اولی است چه که جمعی محبوسند بعضی تلقاء وجه حاضر شده معروض داشتند که حال اهل بلد در حرکتند نمیتوان محبوسین را بیرون آورد چند یومی اگر توقّف شود بهتر است بعد مراجعت به بیت فرمودند و آنحین ساعت احدی ‌عشر یوم خمیس بود مجمل آنکه ابتدای خروج جمال قدم از حرم الی ورود در حرم شصت و نه ساعت و نیم منقضی شد توقّف در سرایه لیلۀ اولی پنج ساعت و نیم حبس جنب لیمان هیجده ساعت و نیم حبس قبّه فوق لیمان سی و هشت ساعت و نیم ورود سرایه و توقّف در آن مرّۀ ثانیه هفت ساعت کذلک قضی الامر من لدی الله المقتدر العلیم الحکیم و دیگر آنکه صحبت نامیست از اهل زاء علیه لعنة الله اذا حدّث کذب و اذا وعد خلف و اذا اؤتمن خان این صفات منافقین است و صد هزار فوق آن در آنخبیث موجود قبل از وقوع اینمقدّمۀ مذکوره وارد این بلد شد و در مقرّ مشرکین منزل داشت و چندی با نفوس خبیثه معاشر و بعد با روایات کاذبۀ سقیمه مراجعت نمود و بهر محل که رسید مفتریاتی ذکر نمود او و آقا جان علیهما غضب الله راوی مجعولات مفتریه از ناحیۀ کذبه شده‌اند چنانچه بعد از انقلابات مدینۀ کبیره و عزل مشیر و موت صدر اعظم نسبت دادند این امور لاجل ظلم بر ما واقع شده و رأس المشرکین خبر داده کلّ هذا کذب صرّاح و هر عاقل منصفی که فی‌ الجمله بعرف انصاف فائز شده یشهد بکذبهم چه که جمیع نفوس از عرب و عجم و ترک در صدد جمال قدم بودند و بعداوت تمام قیام نموده بودند و سایرین را داخل وجود نمیدانستند و بر سایر آنچه واقع شده بالتّبع بوده باری اخذ ظالمین و ما ورد علیهم و ما یرد کل در لوح رئیس و الواح اخری بکمال تصریح نازل و حال این عبد بعضی را ذکر مینماید تا کل بدانند که آن نفوس کاذب بوده و خواهند بود و مطلع آیات الهیّه و منبع فیوضات رحمانیّه بآنچه وارد شده خبر داده‌اند از جمله لوح جناب ابن نبیل علیه بهآء الله است که در اوّل ورود سجن اعظم نازل و اصل لوح نزد جناب مذکور حاضر و سواد آن نزد جناب زین ‌المقرّبین علیه من کلّ بهآء ابهاه و احبّا بهآء الله علیهم موجود است جویا شوید و تحقیق نمائید تا بیقین بدانید که زمام علوم بید مقتدر علیم بوده و خواهد بود لا یعلم الغیب الّا هو یظهر لمن یشآء ما یشآء و یستر لمن اراد ما اراد انّه لهو العلیم الخبیر بعضی از آیات منزلۀ در آن لوح اینست

هو الاقدس الابهی

ک‌ظ نادیناک عن ورآء قلزم الکبریآء علی ارض الحمرآء من افق البلآء انّه لا اله الّا هو العزیز الوهّاب ان استقم علی امری و لا تکن من الّذین اذا اوتوا ما ارادوا کفروا باللّه ربّ الارباب سوف یأخذهم اللّه بقهر من عنده انّه لهو المقتدر القهّار فاعلم انّ الّذین حکموا علینا قد اخذ اللّه کبیرهم بقدرة و سلطان و بعد آیاتی چند نازل تا آنکه باین آیه میرسد قوله جلّ کبریآئه سوف نعزّل الّذی کان مثله و نأخذ امیرهم الّذی یحکم علی البلاد و انا العزیز الجبّار چنانچه چندی نگذشت نفسیکه سبب شد و مباشر نفی حق و آل الله بود از مدینۀ کبیره نفی نمودند و کبیرشان که جمیع حکم از او صادر بدرک رفت حال ملاحظه کنید مع این آیات منزله که از قبل در کتاب الهی نازل و در بلاد منتشر صحبت زنجانی بعد از وقوع گفته رئیس المغلّین اخبار داده الا لعنة الله علی الکاذبین و همچنین سورۀ رئیس را ملاحظه نمائید که بعد از هجرت ارض سِرْ و ورود شاطی بحر نازل شده و همچنین آیات هیکل که مخصوص ملک پاریس و اهل آن دیار نازل در آن آیات اخبار فرموده‌اند از آنچه بعد بر او واقع شده قوله عزّ کبریآئه ان استمع النّدآء من هذه النّار المشتعلة من الشّجرة الخضرآء فی هذا الطّور المرتفع علی البقعة المقدّسة البیضآء خلف قلزم البقآء انّه لا اله الّا انا الغفور الرّحیم الی ان قال عزّ کبریآئه ان یا ملک انّا سمعنا منک کلمة تکلّمت بها اذ سئلک ملک الرّوس عمّا قضی من حکم الغزا انّ ربّک لهو العلیم الخبیر قلت کنتُ راقداً فی المهاد ایقظنی ندآء العباد الّذین ظلموا الی ان غرقوا فی البحر الاسود کذلک سمعنا و ربّک علی ما اقول شهید نشهد بانّک ما ایقظک النّدآء بل الهوی لانّا بلوناک وجدناک فی معزل ان اعرف لحن القول و کن من المتفرّسین انّا ما نحبّ ان نرجع الیک کلمة سوء حفظاً لمقام الّذی اعطیناک فی الحیوة الظّاهرة انّا اخترنا الادب و جعلناه سجیّة المقرّبین انّه ثوب یوافق النّفوس من کلّ صغیر و کبیر طوبی لمن جعله طراز هیکله ویل لمن جعل محروماً من هذا الفضل العظیم لو کنت صاحب الکلمة ما نبذت کتاب اللّه ورآء ظهرک اذ ارسل الیک من لدن عزیز حکیم انّا بلوناک به ما وجدناک علی ما ادّعیت قم و تدارک ما فات عنک سوف تفنی الدّنیا و ما عندک و یبقی الملک للّه ربّک و ربّ آبآئک الاوّلین لا ینبغی لک ان تقتصر الامور علی ما تهوی به هویک اتّق زفرات المظلوم ان احفظه من سهام الظّالمین بما فعلت تختلف الامور فی مملکتک و یخرج الملک من کفّک جزآء عملک اذاً تجد نفسک فی خسران مبین و یأخذ الزّلازل کلّ القبائل فی هناک الّا بان تقوم علی نصرة هذا الامر و تتّبع الرّوح فی هذا السّبیل المستقیم اعزّک غرّک لعمری انّه لا یدوم و سوف یزول الّا بان تتمسّک بهذا الحبل المتین قد نری الذّلّة تسعی عن وراک و انّک من الرّاقدین

معلوم احبّای الهی بوده در ایّام توقّف در ارض سِرْ الواح منیعه مخصوص بعضی از ملوک لاتمام حجّة الله نازل و ارسال شد از جمله بملک پاریس که در آن ایّام رأس ملوک بود لوحی نازل و سبب آن آنکه روزی تلقاء عرش حاضر بودم فرمودند بعد از دعوای روس و عثمانی ملک پاریس باعانت عثمانی برخواست و بعد از نزاع و جدال و قتل و غارت جمعی از ملوک بمیان آمدند و حکم مصالحه محقّق شد بعد ملک روس از ملک پاریس سؤال نمود که من و تو هر دو اهل یک ملّت بودیم سبب چه بود که تو باهانت اهل مذهب خود و اعانت غیر مذهب قیام نمودی جواب نوشت سببی نداشت مگر آنکه نفوسی از رعیّت عثمانی را شما در بحر اسود بغتة بر ایشان هجوم نمودید و جمیع را غرق کردید ندای آنمظلومان مرا از خواب بیدار نمود و باعانت برخواستم بعد از اتمام این فقره فرمودند حال ما لوحی باو میفرستیم و او را امتحان مینمائیم اگر باعانت مظلومین اهل بیان برخواست تصدیق مینمائیم او را در آنچه گفته والّا یظهر کذبه فیما ادّعی و قال لذا لوحی باو نازل و ارسال شد ابداً خبری از او نرسید مع آنکه وزیری از وزرای او که سرّاً اظهار حبّ مینمود بساحت اقدس معروض داشته که مخصوصاً لوح را بملک رساندم و تفصیل را هم لساناً معروض داشتم مع ‌ذلک جوابی نرسید این بود که بعد از عدم وصول جواب آن لوح این لوح ثانی نازل و بخطّ فرنساوی شخصی نوشته و ارسال داشت حال ملاحظه در لوح نمائید آنچه بعد بر او وارد شده از قبل تصریحاً من غیر تلویح در آن نازل طوبی للقارئین طوبی للمتفکّرین طوبی للمنصفین و همچنین در خلق بدیع و ارسال آن بعظمت و قدرت تفکّر نمائید و ملاحظه کنید بعد از اتمام حجّت و اظهار قدرت چگونه بلایا از قحط و غلا و خوف عجم را احاطه نمود و اخبار این امور کل در الواح متعدّده نازل شده فوالله الّذی لا اله الّا هو اگر نفوس در خلق بدیع و ارسال او و لوح او و آنچه بعد وارد شده تفکّر نمایند جمیع را کافیست و برهان الهی اظهر از شمس بر کل واضح و مبرهن میشود ولکن کینونات جعلیّه بعالم خود مشغولند از انفاس سبحانیّه و عَرْف آیات رحمانیّه قسمتی نبرده و نخواهند برد الّا من شآء الله چنانچه مشاهده میشود مع این اعلای کبری و ظهور عظمی و آیات واضحات بعضی از عباد متابعت نفوسی را اختیار نموده‌اند که همیشه خلف قناع بوده و خواهند بود و ابداً امری از آن نفوس ظاهر نشده چه فایده که این عبد فرصت ندارد والّا جمیع آنچه ظاهر شده و میشود کل را از آیات الله که بالتّصریح من غیر تأویل نازل شده معروض میداشت نسئل الله بان یؤیّد العباد علی الانصاف و محو ما عندهم من الاوهام و ما ذکر فی الاسلاف انّ العجب فی الّذین اتّبعوا الدّفرآء بعد الّذی تضوّع رائحة المحبوب بین العالمین مثل آنکه بسیّد محمّد اصفهانی و اقوال او که ابداً از اصل امر مطّلع نبوده و لا زال بفساد مشغول از حقّ امنع اقدس محتجب مانده‌اند اگرچه قول عوامست ولکن مناسب این مقام کوری نگر عصاکش کور دیگر شود فوالله فوالله هر ذی بصر و ذی شمّی یکمرتبه او را دیده از وجهش اثر جحیم و از نَفَسش رائحۀ اهل سجّین یافته هر روز بتدلیسی مشغول چون وارد سجن اعظم شدیم اسمش را قدّوس افندی گذاشت بگمان آنکه اسم بیمعنی سبب اعلای مسمّی خواهد شد ویل له و لمن اتّبعه و همچنین آقا جان را رئیس المشرکین سیف‌ الحقّ نامید و عراق را باو وعده داد چنانچه مکتوب خود آقا جان الآن موجود است که برئیس المشرکین نوشته و استغاثه نموده که آن وعده که دادید چند وقت دیگر ظاهر میشود باری در این ارض نزد هر شخصی ذکر نمود که من سیف‌ الحقّ هستم و اکثر بلاد را عنقریب فتح میکنیم الا لعنة علی الکاذبین در اینمقام آیاتی از سماء مشیّت الهیّه نازل قوله عزّ کبریآئه

الاقدس الاعظم الابهی

انّ فی ابتلآء مالک الامکان فی کلّ الاحیان لآیات لمن فی الاکوان قد قبل الشّدّة لرخآء البریّة و المشقّة لراحة من فی الامکان نفسی لفضله الفدآء و لکینونتی لرحمته الفدآء و روحی لعنایته الّتی احاطت الآفاق ما اصبح الّا و احاطته ظلمات الاشارات من الّذین کفروا بالله منزل الآیات و انّه لا یمنعه شئ عمّا اراد فی امر الله مالک یوم التّناد مرّة ینادی بلسانه المبین و طوراً یشیر باصبع الیقین و یدع الکلّ الی الله مالک الرّقاب لو نذکر ما ورد علینا لتنفطر السّمآء و تخرّ الجبال انّ الّذین کفروا افتخروا بما عندهم من الالقاب انّ الاخرس سمّی نفسه بالقدّوس و ادّعی فی نفسه ما ادّعی الخنّاس و الآخر سمّی نفسه بسیف الحقّ و قال انّی انا فاتح البلاد قد بعث الله من ضرب علی فمه لیوقننّ الکلّ بانّه ذَنَب الشّیطان قطع من سیف الرّحمن قد کان ان ینتظر ایّام عزّه و ظهوره بما وعده من کفر بالله فالق الاصباح کذلک یأخذ الله من اعرض عنه و قام علی تضییع امره بین العباد فلمّا هُلکوا سرت اریاح الرّبیع و فتحت ابواب السّمآء و امطر السّحاب طوبی لمن فاز بعرفان الله فی ایّامه و انقطع بکلّه عن کلّ الجهات قل او لم یکفکم ربّ السّموات و الارض انّه قد اتی بالحقّ باسمه المهیمن علی الابداع انّک نوّر قلبک بمصباح الاعظم الّذی اوقده مالک القدم ثمّ استقم علی الامر بسلطان ربّک المقتدر المختار انتهی

شخصی در این مدینه از علمای مدینۀ کبیره بوده آقا جان نزد او مراوده داشت نزد او هم تفصیل را ذکر نموده که من سیف الحقّم عنقریب فتوحات اکثر بلاد بدست من خواهد شد آنشخص عالم جاهل اگرچه از سبیل حق بعید بوده کلمۀ خوبی ذکر نموده کانّ روح ‌القدس نطق علی لسانه چنانچه بعد از قتل مشرکین فی ‌‌الفور مع پاشای بلد بر سر نعش آقا جان حاضر مذکور نمود این ملعون میگفت من سیف الحقّم حال معلوم شد که سیف الحقّ آن بود که بر کمرش خورد و باسفل الجحیم مقرّش داد باری الحمد لله بعد از وقوع اینفقره و رجوع مشرکین باسفل الجحیم امطار رحمت لیلاً و نهاراً باریده بعد از آنکه در چند سنه رحمت ممنوع بود و ناس بقحط و غلا معذّب و مبتلا وقتیکه در ادرنه بودیم کاغذی آنخبیث بشخصی نوشته بود از جمله ملاحظه شد یک فقره از فقرات لوحیکه در عراق نازل شده بود سرقت نموده و باسم خود نوشته و آن فقره اینست چون شمس مشرقیم و چون قمر لائح و آن غافل پلید اینقدر ادراک ننموده که عرصۀ سیمرغ جولانگه ذباب نشده و نخواهد شد و ظلمت را نمیرسد که دعوی شمسی نماید فوالله چون ناس را ضعیف و احمق دید لذا بمفتریات نفسیّه قیام نمود چنانچه بعضی مجعولات قلمیّۀ او را اخذ نموده و میخوانند قد خسر الکاتب و القاری و بوساوس و دسایس مختلفه ناس را از ربّ النّاس منع مینمود و باوهام سابقه بعضی را گمراه نمود چنانچه شخصی بنده را در سوق ملاقات نمود و مذکور داشت که ساعتی میخواهم ترا ملاقات کنم بشرط آنکه احدی جز من و تو نباشد و این عبد از قبل او را ندیده بودم گفتم بسیار خوب وقتی معیّن شد و آمد بعضی ذکرها بمیان آمد و معلوم شد که با مشرک بالله مراوده دارد و ذکر نمود بمن گفته‌اند تو از شیعیانی در این اثنا این عبد را بشأنی ضحک غلبه نمود که زمام صبر از دست رفت و آنشخص تعجّب نمود گفت سبب ضحک چیست گفتم ای بیچارۀ فقیر شیعیان شما که در دیار ایران مثل حصاة ریخته‌اند بچه مقامی رسیدند و یا چه شأنی عند الله داشته‌اند که تازه تو میخواهی بر اثر آن متوهّمین مردوده مشی نمائی آیا ندیدی که کل باطل و در ضلالت صرف بوده‌اند چنانچه حقّ منیع را بایادی خود شهید کردند الا لعنة الله علی القوم الظّالمین بعد از القاء این کلمه بسیار متفکّر شد بعد لوجه الله بعضی از کلمات منیعه که از مصدر امریّه استماع نموده بودم باو القا کردم مشاهده شد که خالی از استعداد نیست از جمله مذکور داشتم که تو فکر کن از آنچه نزد شیعیان بود و از اساس مذهب و ملّت خود میشمردند کدام‌ یک صدق بود که حال تو میخواهی بر اثر آن اوهام و کلمات کذبه ببحر صدق و حکمت ربّانیّه وارد شوی آیا این شیعیان که میگوئی معنی قیامت را ادراک نموده بودند قال لا گفتم آیا میزان را عارف شدند قال لا گفتم آیا حشر و نشر را فهمیدند قال لا گفتم آیا آنچه در ذکر قائم نزدشان مذکور است بقسمیکه ادراک نموده‌اند حق بوده قال لا بعد مذکور داشتم که خود شاهدی که کل کذب بود حال این فقره که بتو گفتند از کجا دانستی که صدقست حینئذ جلست مستویاً مقابلاً الیه و نطقت بما حفظت من آیات الله الملک المهیمن القیّوم و القیت علیه ما امرت به من لدی الله العزیز المحبوب قلت یا عبد اما سمعت ما نطق به لسان العظمة اذا استوی علی عرشه المهیمن علی کلّ شاهد و مشهود قال و قوله الحقّ دعوا ما عندکم من الاوهام ثمّ استمعوا ما ینطق به لسان ربّکم العزیز العلّام الی متی تتّبعون الهوی قد اشرقت شمس الهدی ان اقبلوا الیها مقدّسین عمّا ذکر من قبل من علمآئکم تالله هذا لَظهور الله و آیة بطونه لما سواه لا یقاس بما ذکر فی ازل الآزال و لا یعرف بما عندکم من کلمات اهل الجدال تقرّبوا الیه بعیون نورآء و وجوه بیضآء کذلک امرتم فی الالواح من لدی الله المقتدر العلیم الخبیر قوله جلّ کبریآئه مخاطباً لاحد قد نراک متغمّساً فی غدیر المحتجبین و میاه اوهام الغافلین ان اخرج منه باسمی و سلطانی ثمّ تغمّس فی هذا البحر الاعظم الّذی ینطق کلّ قطرة منه لا اله الّا انا المقتدر المتعالی المهیمن العزیز الکریم گفتم ای مرد لوجه الله میگویم و خالصاً لله ذکر مینمایم بریز این اوهام را و از این مقامات کثیفۀ محدودۀ متوهّمه صعود نما تا به پرهای رحمت رحمانی بسموات حِکَم ربّانی صعود نمائی و فائز شوی الیوم یوم قل الله ثمّ ذرهم فی خوضهم یلعبون است و این آیۀ مبارکه از قبل مخصوص این یوم نازل شده چه که در این ظهور واضح و مبرهن گشت که نفس حق وحده سلطان است بر کل و شریک و شبیه اخذ ننموده و نخواهد نمود اگرچه از قبل اهل ملل باین بیان مقر و معترف بودند ولکن اکثر کاذب بودند چه که هر روز شریکی از برای حق قرار میدادند و بعد در این مقام آنچه سزاوار بود این عبد معروض داشت ذکر نمود الیوم تکلیف چیست گفتم تکلیف عمل بهمین آیه که عرض کردم بگذار این انفس موهومه و اقوالشان را و در فضای خوش بدیع وارد شو تا خمر باقی از آیۀ رحمت رحمانی که میفرماید بظهوری ثبت حکم البدع و انّ هذا لبدیع السّموات و الارضین بیاشامی از قبل و بعد بگذر بنفس ظهور بعین ظهور ناظر شو چه که کل در این ظهور اعظم باین مأمورند و این مختصّ باین ظهور است و بعد ذکر نمودم که بعضی از نفوس ضعیفه را آن نفس خبیثه بامثال این اذکار از مختار منع نمود چنانچه یحیی هم ببعضی مینویسد انت من شیعتی و مقصود از این عبارت معلوم قد ضلّ کلّ کتّاب کذّاب حال مشاهده کن کجاست مقام اذکار آن نفس خبیث و مقامیکه حضرت ربّ الارباب از برای عباد خواسته ای برادر جمیع این الفاظ محدودۀ نالایقۀ قبل را بریز و بپرهای بدیع در فضای خوش بدیع طایر شو تا بعنایت الهی از خمر بدیع بیاشامی و بسرّ این امر بدیع پی‌بری

و دیگر آنکه بعضی از عباد از بعضی اعمال نفوس ضعیفه که طائف حولند شکایت نموده‌اند و آنرا بحق جلّ و عزّ نسبت داده‌اند چنانچه شخصی ذکر نموده که چگونه میشود مع اظهار حقّیّت و اعلای این امر که عالم را احاطه نموده بعضی نفوس که خود را نسبت بحق میدهند باعمال ناشایسته مشغول باشند باری این فقره از غفلت آن غافلست گویا این شعر که ما بین ناس مشهور است نشنیده که میگویند

گر جملۀ کاینات کافر گردد

بر دامن کبریاش ننشیند گرد

روزی در ساحت عرش حاضر بودم قد توجّه الیّ وجه الله و قال اَسمعت انّ المخلصین فی خطر عظیم ای عبد حاضر لدی العرش علمای ظاهره در اصحاب حضرت رسول اختلاف نموده‌اند که آیا اسم صحابه بر چه نفسی صادقست بعضی گفته‌اند صحابی نفوسی هستند که در یک سنه او اکثر در خدمت حضرت بودند و بجهاد فی سبیل الله قیام نمودند و بعضی گفته‌‌اند هر کس اقرار بر کلمۀ توحید نمود و رسول را ملاقات کرد او از صحابه محسوبست اگرچه مرّة واحده بوده و بعضی گفته‌اند که این اسم در بارۀ نفوسی صادقست که مخصوص حضرت رسول او را باین اسم خطاب فرموده‌ و بعضی گفته‌اند نفوسی هستند که عند حضرت موثّق بوده‌اند و در سفر و حضر حاضر ولکن اکثری از علما گفته‌اند کلّ من اسلم و رأی النّبیّ صلّی الله علیه و صَحَبَه ولو اقلّ زمان انّه من الصّحابه از این قرار در حجّة الوداع چهل‌ هزار نفس با حضرت بودند و در یوم وفات حضرت در مدینه صد و بیست و چهار هزار نفر جمع شدند بر کلّ این نفوس بقول اخیر اسم صحابه صادق مع ‌ذلک معدودی بودند که از زلال خمر ایقان نوشیده‌اند و بمبدء فیوضات رحماینّه وارد شده‌اند باری امثال این سخنان از غفلت شده و میشود نسئل الله بان یؤیّد الکلّ علی ما یحبّ و یرضی

ای دوستان حق بسمع قناعت ننمائید و باوهام قبل دل مبندید فوالله الیوم نفوس خبیثه ضعفا را باوهام قبلیّه از شریعۀ الهیّه منع نموده‌اند بشنوید عرض این خادم لدی العرش را و بارجل مستقیمه بر صراط احدیّه قائم شوید حق بشأنی ظاهر که احدی را مجال اعراض نمانده جمیع کتب الهیّه مشعر و مدلّ بر آن چنانچه چندی قبل یکی از دوستان که از ملل مختلفه بوده عریضه‌ئی عرض نموده و در آن عریضه دو روایت معروض داشته که در کتب قدیمه از لسان یونانی بلسان عربی ترجمه شده فقرۀ اولی سیظهر الشّیطان فی جزیرة ق و یمنع النّاس عن الرّحمن اذا حان ذاک الحین توجّهوا الی الارض المقدّسة منها تمرّ نسمة الله انتهی و این مشهور است چنانچه اهل ترک قبرس را شیطان جزیره‌سی میگویند و ارض مقدّسه هم معلوم که حال مقرّ عرش واقع شده و فقرۀ ثانی یظهر الحُباب فی جزیرة المنسوبة الیه انّه قصیر القامة کثیر اللّحیة ضیّق الجبهة و الصّدر اصفر العین و الشّعر لظهره وبر کالابل و لصدره شعر کالمعز اذا اتی ذلک الوقت تقرّبوا الی الکرمل ولو بالکلکل ثمّ اقبلوا الی الواد المقدّس ارض المحشر بقعة البیضآء انتهی معلوم بوده که حُباب اسم شیطانست و حیّه است میفرماید ظاهر میشود شیطان در جزیره‌ئی که منسوب باوست که قبرص باشد چنانچه بجزیرۀ شیطان معروفست و میفرماید اذا اتی ذلک الوقت تقرّبوا الی الکرمل و کرمل جبلیست مقابل عکّا ولو بالکلکل اگرچه بسینه باشد ثمّ اقبلوا الی الواد المقدّس ارض المحشر بقعة البیضآء این سه لقب ارض عکّاست چنانچه بین کل مشهور و در کتب مذکور و کاش نفسی بقبرص میرفت و جمیع این صفات که مذکور است بعین ظاهر در آنشخص مشاهده مینمود باری ای عباد حق محتاج باین اذکار نیست و امثال این اذکار لاجل تفضّل صرفه است که این بندۀ ذلیل گمان نموده که بامثال آن بعضی از خواب غفلت بیدار شوند والّا حق مقدّس از ذکر این و آن لا یُعرف الّا بنفسه و لا ینعت الّا بما نعت به ذاته لذاته ما سواه مخلوق بامره و راجع الی اماکنه فی عوالم ابداعه و اختراعه امیدوارم که عرایض این عبد چون خالصاً لوجه الله معروض شده شفای قلوب واقع شود و ضیاء صدور تا کل بحبّ الله بر شأنی قیام نمایند که احدی را مجال اعراض و اعتراض نماند و جمیع ما قاله المشرکون او یقولون را لا شئ محض انگارند اذاً اقول

تُبت الیک یا الهی بما اجترحت فی ساحتک فاغفر لی بسلطانک و فضلک انّک انت اکرم الاکرمین و الحمد لله ربّ العالمین

این سند از [کتابخانهٔ مراجع بهائی](http://www.bahai.org/fa/library) دانلود شده است. شما مجاز هستید از متن آن با توجّه به مقرّرات مندرج در سایت [www.bahai.org/fa/legal](http://www.bahai.org/fa/legal) استفاده نمائید.

آخرین ویراستاری: ۳۱ مه ۲۰۲٣، ساعت ۰۰:۵ بعد از ظهر